

## چرا دخترهای کوچولو از موشهای سفید کوچولو می ترسند؟

از: حمیدرضا شیرمحمدی

دختر کوچولو جیغ کشید و پرید روی تخت زیر لحاف قایم شد. مامانش دوید توی اتاق و گفت "چی شده عزیزم؟" دختر کوچولو گفت: "من از موش های سفید کوچولو میترسم ماما. نمیدونم چرا؟" اما ماما که از این قضیه حسابی شوکه شده بود تصمیم گرفت که طی یک هفته تمام کتابهای علمی در مورد اینکه چرا دختر کوچولوها نباید از موش ها بترسند رو بخونه و بصورت منطقی و اصولی با دخترش حرف بزنه....

موش سفید کوچولو جیغ زد و پرید توی سوراخ. اون رفت یه گوشه ای گز کرد و تو این فکر بود که چرا دخترهای کوچولو از موشهای سفید کوچولو می ترسند؟ اون از خیلی وقت پیش ها دوست داشت که وقتی دختر کوچولو جلوی آینه روژ لب مامانش رو روی لبهاش میکشه و مزمه میکنه، اون رو از پشت سر تماشا کنه. "فقط همین!" موش سفید تو عالم خیال نشسته بود روبروی دختره و دست اش رو گرفته بود توی دست اش، و سعی میکرد خیلی منطقی باهاش حرف بزنه. "باور کن من اصلاً هیچ قصد بدی نداشتم". اما این حرفها بنظر کافی نمی اومد. دختر کوچولو هنوز زیر پتو روی تخت چوبی کنگره کنگره با شکوه اش داشت می لرزید و گریه میکرد. "باور کن... نه!" هیچ فایده ای نداره. فکر کن موش سفید کوچولو! فکر کن!

اون شب وقتی دختر اخموی کوچولو کنار پنجره رو به آسمون پرستاره، چشمانش رو بسته بود و خواب میدید، موش سفید کوچولو یواشکی خزید زیر پتو و رفت میون رانهای سفیدو مرطوب و خنک اش دراز کشید و گفت: "دیدی؟! دیدی اصلاً ترس نداره؟ من فقط یه موش سفید کوچولو هستم. فقط همین!". دختر کوچولو درحالیکه توی خواب لبخند میزد گفت: "جدی ها! اون فقط یه موش سفید کوچولوی کنجکاوه. اون فقط یه موش کوچولوی سفید کنجکاوه که دخترهای کوچولوی کنجکاوه رو خیلی دوست داره. فقط همین!" و هر دو تاشون با همون لبخند خوابیدند.

هفته بعد مامان که تمام کتابهای علمی با عنوان "چرا دختر بچه های کوچولو نباید از موشهای سفید کوچولو بترسند؟" را از کتابخانه عمومی وسط پارک شهر قرض گرفته بود و واو به واوش رو از حفظ کرده بود، به دختر کوچولو گفت: "عزیزم بیا میخوام در مورد یه موضوع مهمی با هم حرف بزنیم." اما دختر کوچولو فوری حرف مامانش رو قطع کرد و با خوشحالی گفت: مامان من اصلاً از موشهای کوچولو نمیترسم. نمیدونم چرا؟! مامانش که دیگه نمیدونست چی باید بگه به فکر فرو رفت. واقعاً این وضعیت اصلاً قابل قبول نبود. مامان با خودش فکر کرد: "اگه همه دخترهای کوچولو تو این دنیای بزرگ از این به بعد از موشهای کوچولو نترسند واقعاً چی به سر دنیا می آد؟" بنابر این اون تصمیم گرفت تمام کتابهایی که در مورد "چرا دخترهای کوچولو باید از موشهای کوچولو بترسند؟" رو بخونه و بعد بیاد بصورت کاملاً منطقی و اصولی با دخترش حرف بزنه.....

اما مامان خیلی زود متوجه یه مشکل کوچیک شد. مسئول کتابخونه به اش گفت: "خانم عزیز! تو هفته پیش همه مامانهای شهر همه کتابهای ما در مورد اینکه چرا دخترهای کوچولو باید از موشهای کوچولو بترسند رو از ما گرفتند و ما فعلاً دیگه هیچ کتابی نداریم که به شما بدهیم." مامان با وحشت جیغ کشید: "وای حالا من باید چیکار بکنم؟".....

فروشنده، تله موش رو جلوی مامان روی پیشخوان امتحان کرد و گفت: "بینید اینجوری کار میکنه... تق! شما واقعاً خانم خوش شانسی هستید. این آخرین تله موشی هست که برامون باقی مونده بود. اگه امروز خانوم دیگه ای از ما تله موش بخواد نمیدونم چی جوابش رو بدم. البته جای نگرانی نیست چون... " مامان با عجله پول رو روی پیشخوان گذاشت و گفت: "بینشید من عجله دارم. دخترم الان توی خونه با یه موش سفید کوچولو تنهاست و خودتون میدونید که ممکنه چه بلایی سرش بیاد نه؟" فروشنده سر تکان داد و مامان بدون اینکه منتظر جواب اون بشه به سرعت از مغازه بیرون اومد.....

موش سفید کوچولو از دختر کوچولو پرسید: "وای این چیه؟ اسباب بازیه جدیده؟" دختر گفت "آره. مامانم تازه این رو برام خریده. گفته من و تو میتونیم دوتایی

باهاش بازی کنیم." موش سفید با خودش فکر کرد: "عجب اسباب بازی عجیبیه!" و بعد پرسید: "چه جوریه؟ کوک میشه یا باطری میخوره؟" دختر گفت: "نه فنر داره. اینجوری! بین اصلاً ترس نداره!" و بعد به سختی فنر سفت اش رو به عقب کشید. موش گفت: "خوب حالا چی؟" دختر یه تیکه پنیر سفید بدبوی خشک را گذاشت روی مفتول فلزی وسط اش و گفت: "اینجوری! فقط کافیه تو پنیر رو گاز بزنی. فقط همین!" موش کوچولو با خوشحالی گفت: "چقدر ساده! فقط کافیه پنیر رو گاز بزنم. فقط همین!....."

دختر کوچولو از وحشت جیغ کشید و.... سالها بعد اون دختر کوچولو به دختر کوچولویی که کنار تخت اش نشسته بود و سرش رو زیر پتو کرده بود نگاه میکرد و از خودش می پرسید واقعاً چطوری میشه برای یه دختر کوچولو توضیح داد که "چرا دخترهای کوچولو از موشهای سفید کوچولو میترسند؟"....

حالا تو دختر کوچولویی که داری داستان کوچیک ما رو میخونی میتونی به ما بگی "چرا دخترهای کوچولو اینقدر از موشهای سفید کوچولو میترسند؟"